

# لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و  
صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین  
المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و  
اللجنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصَّديْقَةِ فَاطِمَةَ الرَّكِيَّةِ حَبِيبَةِ حَبِيبِكَ وَ نَبِيِّكَ وَ أُمَّ أَجَبَائِكَ وَ أَصْفِيَاكَ الَّتِي  
اِتَّجَبَتْهَا وَ فَضَّلْتَهَا وَ اخْتَرْتَهَا عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ. اللَّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَهَا مِمَّنْ طَلَمَهَا وَ  
اسْتَحَفَّ بِحَقِّهَا وَ كُنِ النَّائِرَ اللَّهُمَّ يَدْمِ أَوْلَادِهَا اللَّهُمَّ وَ كَمَا جَعَلْتَهَا أُمَّ أَيْمَةِ الْهُدَى وَ خَلِيلَةَ  
صَاحِبِ اللّوَاءِ وَ الْكَرِيمَةِ عِنْدَ الْمَلَأِ الْأَعْلَى فَصَلِّ عَلَيْهَا وَ عَلَى أُمِّهَا صَلَاةً تُكْرِمُ بِهَا وَجْهَ أَبِيهَا  
مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ تُقَرِّ بِهَا أَعْيُنَ ذُرِّيَّتِهَا وَ أَبْلِغُهُمْ عَنِّي فِي هَذِهِ السَّاعَةِ أَفْضَلَ  
التَّحِيَّةِ وَ السَّلَامِ».

بحث در این بود که این احتمال چهارم که این «فائه علی یقین من وضوئه» خودش جزا  
باشد و انشاء هم باشد. جمله خبریه‌ای که مأول به انشاء است. خب فرمایش محقق  
خوئی را نقل کردیم که ایشان دوتا اشکال داشتند. یکی این که این جمله اسمیه هست و  
جمله اسمیه معهود نیست که برای طلب استفاده بشود از آن.

بعد اشکال دومش هم این بود که اگر فرضاً هم باشد مقام؛ صلاحیت این مطلب را ندارد  
چون مرجعش به تحصیل حاصل می‌شود.

نسبت به مطلب اول که توضیحش هم گذشت که حالا مقصود چیه؛ دو اشکال در کلمات  
اعلام وجود دارد. یکی اشکال نقضی است و یکی اشکال حلی.

اشکال نقضی این است که شیخنا الاستاد دام ظلّه فرمودند که خود محقق خوئی در بحث  
فقه در استدلال به «المؤمنون عند شروطهم» برای صحت معاطات در مکاسب، در بیع  
مکاسب آن‌جا فرمودند «المؤمنون عند شروطهم» معنایش تکلیف است و این که واجب  
است مؤمنون عند شرطشان باشند. خب «المؤمنون عند شروطهم جمله اسمیه» و خود  
ایشان قائل هستند به این جهت و فرمودند وزان «المؤمنون عند شروطهم» وزان  
«المؤمن عند عده» هست که «المؤمن عند عده» یعنی وقتی وعده‌ای می‌دهد مؤمن  
باید عند عده‌اش باشد «المؤمنون عند شروطهم» هم همین است معنایش. پس  
بنابراین با این کلام ایشان دوتا نقض به فرمایش ایشان وارد می‌شود. یکی این که  
«المؤمنون عند شروطهم» خودتان دارید می‌فرمایید. بعد این را تمثیل می‌کنید به  
«المؤمن عند عده» که «المؤمن عند عده» هم جمله اسمیه هست. خب این اشکال  
نقض است.

و اشکال حلی این است که این که می‌فرمایید که معهود نیست نه، خب همین جمله همین‌ها معهود است دیگه و غیر این‌ها که ما داریم و به فرمایش استاد دیگرمان رحمه الله در تسدید الاصول در فارسی، در عربی گفته می‌شود. مثلاً در فارسی فرض کنید یک پدری به فرزندش می‌گوید این‌جا ایستادی تا من بیایم. «أنت قائم هنا الى أن أجي»، این در چه مقامی می‌گوید؟ تو ایستادی تا من بیایم یا «أنت قائم هنا الى أن أجي»، خب این یعنی طلب ایستادن دارد می‌کند. خبر نمی‌دهد که، خب این که متعارف است و هم در فارسی هست هم در عربی هست هم ...، بنابراین این که معهود نیست که جمله اسمیه در این مقام به کار برود نه، معهود هست منتها قرینه می‌خواهد. چون ظاهر جمله اخباریه است. این که در مقام انشاء باشد پس قرینه لازم دارد. و الا این صلاحیت هم دارد برای جمله اسمیه.

س: یعنی هیچ فرقی با فعلیه ندارد؟ می‌خواهد بفرماید این‌جا یک قرینه ...

ج: حالا او ممکن است تداولش اکثر باشد. جمله فعلیه تداولش اکثر باشد از این و الا این جور نیست که این غیرمعهود باشد و با غلط به تعبیر بعضی از تقارير بحث ایشان غلط است نه، این هم تداول دارد، آن هم تداول دارد منتها آن اکثر تداولاً هست. بله، آن اکثر تداولاً هست و این غلط نیست. بنابراین البته همین‌طور که دیروز صحبت شد برداشت معمول بزرگان از این کلام و از این سخن، جمله اسمیه به آن اصطلاحش هست که میدو جمله به اسم باشد. ولی اگر بگوییم مقصود ایشان همان‌طور که محقق سیستانی دام ظلّه فرمودند و در دو تقریر از تقارير ایشان هم از آن می‌شد استفاده کرد این مطلب را که مراد این نیست که جمله‌ای که بدأ بالاسم می‌شود جمله اسمیه؛ نه، آن که به الانشاء هست؛ ما به الانشاء، اگر اسم بود آن می‌شود جمله اسمیه در این اصطلاحی که داریم به کار می‌بریم ولو این که بحسب آن اصطلاح جمله میدو به او و ما بدأ به، اسم باشد یا فعل باشد. که مثال زدیم دیروز. ملاک این است. حالا این‌جا فلذا ایشان فرمود که «إِنَّهُ عَلَىٰ يَاقِينٍ مِّنْ وَضُوئِهِ»، یا «هُوَ عَلَىٰ يَاقِينٍ مِّنْ وَضُوئِهِ»، اگر این ظرفش طرف مستقر باشد یا ظرفش طرف لغو باشد خب یعنی «فَإِنَّهُ عَلَىٰ يَاقِينٍ مِّنْ وَضُوئِهِ» اگر ظرف لغو باشد «فَإِنَّهُ بَيْنَىٰ عَلَىٰ يَاقِينٍ مِّنْ وَضُوئِهِ» یا «يَمْشِي عَلَىٰ يَاقِينٍ مِّنْ وَضُوئِهِ» یا «يَجْرِي عَلَىٰ يَاقِينٍ مِّنْ وَضُوئِهِ»، خب این می‌شود جمله فعلیه دیگه، ولو این که هو یا إِنَّهُ یا آن الرجل یا هذا الرجل فرض کنید که ما بدأ به الجملة این باشد و با آن اصطلاح اسمش جمله اسمیه باشد. اما این‌جا چون این ظرف متعلق به یجری، یمنی، و امثال ذلک است می‌شود فعلیه و ما به الانشاء می‌شود یک جمله فعلیه. و برعکس آن اگر ما بدأ به السند فعل باشد ولی آن جمله که با آن انشاء طلب می‌شود اسم باشد؛ این هم جمله اسمیه نیست بلکه این‌جا جمله، جمله فعلیه نیست جمله اسمیه هست. مثل این که بگویی «أَحَبُّ أَنَّهُ قَائِمٌ»، یا «أَحَبُّ قِيَامِهِ»؛ در مقام ...، خب این‌جا ما به الانشاء همان قیامه است در این‌جا ولو این که «ما بدأ به الجملة» أَحَبُّ هست. پس بنابراین می‌شود اسم. این فرمایشی است که ...، این نسبت به مطلب اول.

اما نسبت به مطلب دوم:

س: جواب دارد؟ ندارد؟

ج: بله آقا؟

س: اشکال وارد است؟

ج: بله، به نظر می‌آید وارد است. یعنی ما ...

س: یعنی نقضش ...

ج: نقض حالا مگر این که ایشان برگرداند آن جا بگوید «المؤمنون عند شروطهم» یعنی «المؤمنون یكونون عند شروطهم»، باید این جوری بفرماید.

س: نه، می‌خواهم عرض کنم که حالا این نکته حضرت عالی متین؛ می‌خواهم عرض کنم که «المؤمنون عند شروطهم» نقض به جمله خبریه‌ای که انشاء طلبیه فهمیده می‌شود می‌شود یا نه؟ این «المؤمنون عند شروطهم» اگر هم انشاء می‌فهمیم همان معنای صاحب منتقی که فرمودند معنای دوم باشد ظاهراً مراد است نه مؤمنون عند شروطهم انشاء طلبی فهمیده بشود.

ج: نه، خود ایشان فرمودند تکلیف است.

س: تکلیف است، انشاء است، بله تکلیف است آن هم تکلیف است.؟؟

ج: خب این جا دیگه چیه؟ مثلاً چی را انشاء می‌کنند؟

ج: یعنی مثلاً دارد انشاء این را که من در وعاء اعتبار خودم مثل حالا اثبات حکم؟؟

ج: این که آخه چیزی نیست که بگوید. مثل طالق و علی یقین ...

س: نه، همین عند شروطهم یعنی، عند یعنی در گرو شروطشان هستند. مؤمنون در نزد من در گرو شروطشان هستند. یعنی این‌ها این گونه من فرض‌شان کردم. وقتی من می‌گویم این‌ها را این گونه فرض‌شان کردم یعنی چه؟ یعنی این کارها را هم انجام می‌دهند. یعنی به شرط‌شان عمل می‌کنند. نه این که از «المؤمنون عند شروطهم» به معنای این تعهد بشروطک بفهمند مستقیماً، این معنای دوم ظاهراً بیشتر به آن مراد می‌شود. نقض این مثال ...

ج: کلمات ایشان این نیست. این‌ها خودش یک ...

س: نه ایشان این نیست را من کار ندارم. می‌خواهم عرض کنم که یعنی ...

ج: یعنی نقض که وارد است. اگر خود ایشان نمی‌گوید؛ نقض وارد است.

س: نه، نقض به کلی وارد است.

ج: حالا شما بیایید این‌ها را اصلاً جوری دیگر معنا می‌کنید خب آن حرف آخر ...

س: حاج آقا؛ نقض به کلی وارد است بله، عرض ما این است. نقض این که کلاً جمله اسمیه لم یقم مقام الانشاء بله، نقضش به «المؤمنون عند شروطهم» که متداول است درست است. اما این که فرمودید فرمایش آقای خوئی ناظر به شق اول است که انشاء طلبی مراد باشد نه انشاء غیرطلبی ...

ج: بله، خودش این جوری فرموده ...

س: و انشاء اعم از طلبی و غیرطلبی ...

ج: نه، نفرموده ...، یعنی آخه ببینید؛ یک وقت ما آن مطلب دوم را می‌گوییم یعنی شارع می‌گوید من تو را بر یقین می‌دانم، من تو را یقین‌دار می‌دانم.

س: مؤمنون شروطهم هم همین است.

ج: این‌جا هم می‌گویند من تو را ...

س: در تعهد می‌بینم.

ج: ایستاده عند شرطت می‌دانم ...

س: بله، بله، بله، این‌طوری است «المؤمنون عند شروطهم» ...

ج: خب این‌جا جای این نیست که بگوید من تو را ایستاده عند شرطت می‌دانم.

س: آره دیگه، عند متعهد می‌بینم من این‌ها را ...

ج: حالا ببینید؛ جدل است، جدل است. یعنی آقای خوئی که این‌جور معنا نکرده که شما دارید معنا می‌کنید.

س: آقای خوئی را کار ندارم. آقای خوئی؟؟

ج: نه، پس نقض وارد است.

س: نقض چرا وارد است؟

س: جدلی که ...

ج: جدل یعنی همین، یعنی نقض یعنی علی طبق مسلک خودت ...

س: درست صحبت نکردی ...

ج: علی طبق مسلک خودت چه‌طور می‌آید این‌جا این‌جور فرمایشی می‌فرماید؟

س: مسلک من این است که تعرض بر فردی غیر از این نکردم از انشائیات، درست است؟

ج: نه، مسلک شما این است که بله؛ طلب به جمله اسمیه نمی‌شود. آن‌جا خودتان طلب به جمله اسمیه فرمودید. طلب به جمله اسمیه فرمودید.

س: شما فرمودید انشاء در ...

ج: انشاء طلب دیگه ...

س: انشاء طلب نفرمودید ...

ج: پس چی من گفتم انشاء طلب ...

س: شما انشاء فرمودید. فرمودید یعنی؟؟ انشاء ...

ج: نه، انشاء طلب عرض کردیم.

س: تکلیف فرمودید. فرمودید ...

ج: تکلیف همان انشاء طلب است دیگه ...

س: آن که خود شما می‌گویید انشاء نیست که ...

ج: خب ...

س: انشاء که با تکلیف یکی است. انشاء وجوب، انشاء وجوب؟؟

ج: و الا آن که شما می‌فرمایید إخبار هم می‌شود باشد.

خیلی خب؛ و اما مطلب دوم که ایشان معمول دیگه تقاریر تقریباً این جور بود که تحصیل حاصل می‌شود. اگر بخواهد بفرماید که «فإِنَّه علی یقین من وضوئه» یعنی طلب می‌کنم که تو بر یقین به وضوء باشی، خب آن که یقین به وضوء هست دیگه، وجداناً تکلیفاً تکویناً هست. می‌داند قبلاً وضوء گرفته. این جا عرض کردیم قبلاً هم که بهتر بود که این تالی فاسد را مردد بین امرین قرار می‌دادند و آن این است که اگر می‌خواهید بگویید «فإِنَّه علی یقین من وضوئه» یعنی یقین بر وضوء سابق؛ این تحصیل حاصل است. چون آن یقین بر وضوء سابق هست. فرض این است که شک ساری که برایش پیش نیامده که، این یقین بر وضوء سابق است. ولی اگر مقصود این باشد که من تو را یعنی طلب می‌کنم که بر یقین به وضوءت باشی ...

س: می‌شود خلاف مقصود ...

ج: آن وقت این خلاف مقصود می‌شود. یعنی باید بروی وضوء بگیری و استصحاب نکنی و حال این که این جور در نمی‌آید با قبل که فرموده لا یجب علیه الوضوء، بنابراین باید به این نحو باشد که بیان کامل بشود.

پس بنابراین اگر ما این را جمله گفتیم «فإِنَّه علی یقین من وضوئه» خودش جزا هست بنابراین سه احتمال در آن بود. یکی این که جمله خبریه باشد. جمله خبریه هم که بود خودش دو احتمال بود. خبر از یقین وجدانی بدهد یا یقین تعبدی بدهد که گفتیم این‌ها خلاف ظاهر است. و اگر احتمال دوم این است که جمله خبریه نباشد، انشائیه باشد. حالا که انشائیه شد تارّه انشاء طلب است که همین اشکالات را دارد و تارّه می‌گوییم انشاء طلب نیست بلکه انشاء جعل کونه علی یقین است که من در این ظرف تو را بر یقین به وضوء، وضوء فعلی نه وضوء سابق؛ من تو را یقین به وضوء می‌دانم و تو الان بر یقین به وضوء هستی در دیدگاه شرع؛ مثل آن جایی که فرموده «بلی قد رکعت»، خب این لا بأس به، این و لکن خلاف ظاهر است. یعنی این که بخواهیم حمل بر این جهت بکنیم این درست است منتها قرینه می‌خواهد، ظاهر کلام این نیست فلذا است که لا یصار الیه. خب این هم احتمال چهارم بود.

احتمال پنجم که در این حدیث شریف بود این بود که این «فإِنَّه علی یقین من وضوئه» نه علتی است که قام مقام الجزاء...

س: حاج آقا ببخشید؛ این جمله، این اشکال دیگه که به ذهن می‌رسد در باب این‌جا این است که آن‌چه که موضوع شرعی هست و برای شعار مهم است به عنوان این‌که آن را بخواهد حالا قام مقامه، من را مثلاً متیقن ببیند اصلاً مگر تیقن بر وضو موضوع است؟ متوضی بودن موضوع است. اگر شارع هم بخواهد این‌جا جعل انشاء بکند به ظاهر اخبار؛ باید بگوید إنه علی وضوء، همین! و الا فإِنَّه علی وضوء، نباید بگوید «فإِنَّه علی یقین من وضوءه» ظاهر بینه «علی یقین من وضوءه» این است که می‌خواهد یک صغری و کبرایی تشکیل بدهد استصحاب را افاده بکند از همین ظاهر اخباریه جمله که یقین موضوعیت دارد که تو یقین داشتی، الان هم نقض نکن یقینت را؛ اما اگر بخواهد مستقیماً بگوید مثل «بلی قد رکعت» رکوع مهم است. این‌جا هم وضوء مهم است. اگر این بود باید می‌گفت إنه علی وضوء، نه می‌گفت «فإِنَّه علی یقین من وضوءه»، یعنی خلاف ظاهر «فإِنَّه علی یقین من وضوءه» یقین دیگه موضوعیت ندارد. اگر این بود که می‌خواست ما را متوضی ببیند متوضی دیدن شارع موضوعیت دارد نه یقین بر توضی.

ج: بله، این‌جا دوتا مطلب هست که حالا شاید در ما یأتی صحبت بشود از آن؛ یکی این است که این یقین ممکن است یقین طریقی باشد، وقتی یقین طریقی شد می‌شود همان که شما می‌گویید، یعنی اگر نام یقین را بردند بما أَنه طریق است نه موضوعیت داشته باشد. مطلب دوم این است که نه، ما از باب این است که نماز و امثال ذلک مشروط به احراز وضوء است. فلذا است که می‌گوید علی یقین من وضوءه، من تو را محرز به یقین می‌دانم و می‌خواهد بگوید این‌جا اماره وجود دارد. یک اماره تعبیدی وجود دارد و ملاکش فلذا است که همان آثاری که بعداً می‌گوییم مثلاً استصحاب بر بعضی چیزها مقدم است از همین که یقین را إشراب کرده، یعنی تو الان محرز؛ نه این‌که فقط تعبدت می‌کنم به این‌که وضو داری نه، تو محرز فلذا می‌شود اصل محرز و بر این آثاری مترتب کردند. ان شاءالله بعداً این بحث‌هایش می‌آید که بعضی که توی ذهنم هست که منم شیخنا الاستاد مرحوم آقای تبریزی رحمه‌الله بر همین آثاری مترتب می‌کند. خب این ...

احتمال پنجم این بود که «فإِنَّه علی یقین من وضوءه» این جزاء نیست. جواب شرط نیست، علت هم نیست برای جواب و قام مقامه، بلکه جواب؛ آن جمله بعد است. «و لا ینقض الیقین بالشک» نقش این احد الامرین است. یا توطئه و مقدمه است برای آن جواب که ذهن را آماده کند که آن جواب را بگوید و یا متمم شرط است. و دنباله شرط است. نقش آن این است. و این در محاورات عرفیه هم هست که گاهی شرط را که می‌گویند بعد قبل از این‌که جزا را بیان کنند برای این‌که ذهن آماده بشود برای پذیرفتن آن جواب؛ یک جمله‌ای که مقدمه است و تمهید می‌کند ذهن را برای این‌که جواب را بپذیرد؛ مثلاً می‌گوید اگر بابات نبود تو که پول داری خودت برو، اگر بابات نیامد خودت برو جواب است؛ جواب آن شرط. این وسط که پول داری برای این‌که آن جواب به دلش بنشیند و مورد پذیرش قرار بگیرد که دیگه برای چی ناراحت می‌شوی؟ خب نیامده؛ می‌گوید نمی‌توانم بروم. من باید او اداره‌ام بکند؛ گفتم خودت که پول داری برو، این خودت که پول داری برو؛ این جواب نیست. و علت هم که سد مسد الجواب باشد نیست؛ جواب همان بعدی است که خودت برو، این برای این است که فقط تمهید می‌کند که آن جوابی که بعد می‌آید مورد قبول واقع بشود و استیحاظ از او نداشته باشد. این‌جا هم کأنه امام علیه السلام همین را می‌فرمایند. و الا یعنی و إن لم یستیقن أَنه قد نام و لم یجیء من ذلک امر بین لا ینبغی چیز ...

س: إنه ...

ج: درست! جواب چیه؟ اگر آن نشد لا ینقض الیقین بالشک، برای این که این لا ینقض الیقین بالشک جا بیفتد و بتواند بپذیرد توجه به آن می‌دهد. «فإِنَّه علی یقین من ...» تو که یقین به وضوء داری، خب اگر آن نشد یقین به وضوء را که داری، این مرد یقین به وضوء که داشته «و لا ینقض الیقین بالشک» پس می‌شود تمهید برای او که این در کلام شیخ اعظم همین احتمال آمده و در کلمات سایرین هم آمده منتها شهید صدر یک، در کلام غیر شهید صدر یاد نمی‌آید دیده باشم؛ توی کلام شیخ و مرحوم آخوند و امثال این بزرگان که نیست. مرحوم شهید صدر این را هم اضافه کرده که حالا غیر از فرمایش آن‌ها که این تتمه شرط باشد، خب این احتمال که حالا برای تتمه شرط هم مثالش خواهد آمد. آیا این احتمال قابل قبول هست که ما بگوییم که این است؟ فرموده شده است که نه، این احتمال هم تمام نیست و کلام ظهور در این ندارد فلذا لا یصار الیه، چه بخواهیم این را تمهید و توطئه قرار بدهیم و چه بخواهیم تتمه شرط قرار بدهیم.

اما اگر تمهید بخواهیم قرار بدهیم خب اشکالش این است که بعد فرموده «و لا ینقض الیقین بالشک» اگر جزا را می‌خواهید و لا ینقض قرار بدهید واو بر جزا داخل نمی‌شود، بر جواب داخل نمی‌شود در محاورات عربی؛ جزاء را با واو نمی‌آورند. چون این جوری می‌شود و الا «و لا ینقض الیقین بالشک»، مثل این که بگوییم اگر زید آمد و او را اکرام کن، اگر زید آمد اکرام کن او را، اگر زید آمد و او را اکرام کن، این غلط است و این جور صحبت نمی‌شود. پس بنابراین شما می‌خواهید این را تمهید قرار بدهید وقتی درست بود که آن واو آن‌جا نباشد. حالا که واو آن‌جا هست این مانع هست از این که آن جواب بشود به تعبیر مصباح الاصول، گفته این مانع است که آن جواب بشود. و به تعبیر شهید صدر مثلاً لا یصح این که بر جواب و جزاء شرط واو داخل بشود. پس بنابراین نمی‌شود آن را جزا قرار داد.

و اما اگر این را بخواهید شما تتمه شرط قرار بدهید؛ این سه اشکال بر آن وارد کردند مجموعاً، یکی همان اشکال قبلی، بالاخره شما این را تتمه شرط قرار می‌دهید جزاءتان کیه؟ جزاءتان همان و لا ینقض است. باز پس واو بر جزاء داخل شده، بر جواب داخل شده و گفتیم نمی‌شود. همان اشکال احتمال قبل بر این هم وارد است. این اشکال اول.

اشکال دوم که شهید صدر قدس سره فرموده است این است که دخول فاء بر ما هو تتمه للشرط؛ این هم لا یصح؛ چون دارد «فإِنَّه علی یقین من وضوئه» فاء بر ما هو تتمه للشرط وارد نمی‌شود. پس دوتا اشکال پیدا می‌کند. یکی این که فاء بر تتمه شرط معنا ندارد وارد بشود، فاء بر جزاء وارد می‌شود. دو: این که جزاء با واو شروع شده، اگر این را بخواهید بگوییم این معنا ندارد، غلط است. محقق حائری دام ظلّه در هامش به این اشکال دوم شهید صدر فرمودند این جور نیست که ما مطلقاً بتوانیم بگوییم فاء بر تتمه شرط وارد نمی‌شود. جابه‌جا فرق می‌کند تا این تتمه چه تتمه‌ای باشد. اگر این تتمه در حقیقت مترتب باشد بر جزء اول از شرط، شرط مرکبی است که جزء ثانی‌اش مترتب بر جزء اول است. آن‌جا اشکال ندارد فاء بیاید. بعد مثال می‌زنند. مثال می‌زنند به این که «إن ضربت زیداً فمات» وجبت عليك دية كاملة؛ این جزا است. اما یک تتمه‌ای این شرط دارد. إن ضربت زیداً فمات؛ آن‌جا يجب عليك دية كاملة، این فمات تتمه شرط است ولی این‌جا اشکالی ندارد فاء سر آن در بیاید. پس این که ما بگوییم تتمه الشرط لا یصح دخول الفاء علیه؛ این علی کلیته درست نیست که در کلام شهید صدر آمده، جابه‌جا فرق می‌کند؛ تا چه جور باشد. حالا در مانحن فیه هم پس می‌شود این جوری بگوییم و الا «فإِنَّه علی یقین من وضوئه» و جزای آن هم آن وقت

آن باشد. پس این کبری را دارد ایشان اشکال می‌کند. حالا تا برویم جواب سوم که جواب خود آقای حائری دام ظلّه هست؛ ایشان می‌فرمایند که اشکال این‌جا این است. نه چون فاء بر این داخل نمی‌شود. اشکال این است که این جمله فی نفسه و بذاته صلاحیت برای این‌که تتمه قرارش بدهیم ندارد. «فإِنَّه علی یقین من وضوئه»، این تتمه این باشد یعنی چه؟ بله، توطئه باشد برای بعد؛ اما این‌که تتمه این بخواهد باشد مثل این فمات که اگر خب فمات نباشد دیه کامله برای چی بدهد؟ دیه کامله مال مرگ است. یا آن‌جا اگر زید را زدی دیه کامله است بالاخره یک چیزی می‌خواهد؛ نفس زدن که موجب دیه نمی‌شود که، خب باید یا او بمیرد یا مثلاً فرض کنید که کبود بشود، یک چیزی بشود کمه در دیات گفته شده، به مجرد زدن اگر چنین چیزهایی توالی نداشته باشد؛ یعنی این‌قدر زدنش؛ این‌قدر چیز نبوده که نه سرخ کرده نه کبود کرده نه چیزی کرده، خب کار حرام انجام داده اگر حقیقت نبوده، ولی دیه ندارد هر زدن که، پس یک تتمه‌ای می‌خواهد در آن‌جاها، اما این‌جا «وإن لم یستیقن أنه قد نام»، خب «و لا ینقض الیقین بالشک»، یعنی آن ...

س: این در وعاء و شرع معنی پیدا نمی‌کند؟

ج: بله؟

س: در وعاء شریعت؟ تفریعش؟

ج: اگر چی بخواهد بگوید؟

س: یعنی در وعاء شریعت ...

ج: نه، لازم نیست. چون فرض این است «و لا ینقض الیقین بالشک» که دارد می‌گوید آن یقین را دیگه؛ یعنی آن یقینی که داشتی ...

س: «وإن لم یستیقن أنه قد نام و لم یجئ من ذلک امر یبین» «فإِنَّه علی یقین من وضوئه» این تفریعش در وعاء شرع این تفریع باشد. بعد آن‌وقت جزاءش می‌شود ...

ج: یعنی چه در وعاء شرع این تفریع باشد؟

س: کاری به واویش نداریم‌ها! یعنی در وعاء شریعت کسی که این‌طوری است «فإِنَّه علی یقین من وضوئه» ...

ج: نه، شما داری خود این را جزا قرار می‌دهی کائّه ...

س: نه، نه، نه، ادامه شرط است. یعنی درواقع شرط این است که «إن لم یسیقن أنه قد نام» خب بعد «و لم یجئ من ذلک امر یبین» این تتمه، این جزء اولش هست چنین نتیجه‌ای دارد در وعاء شریعت ...

ج: یعنی چی؟ «فإِنَّه علی یقین من وضوئه» یعنی چی؟ معنایش چیه؟

س: یعنی در وعاء شریعت کسی که «لم یسیقن أنه قد نام» «فإِنَّه علی یقین من وضوئه» فرض می‌شود. بعد نتیجه‌اش آن می‌شود. «و لا ینقض الیقین بالشک». اشکالی ندارد این‌طوری ...

س: حالا لزوم ندارد وعاء شریعت را هم بگیریم حاج آقا ...

س: چرا وعاء شریعت ...

س: حتی وعاء شریعت هم بگیریم حرف؟؟

ج: نه، یعنی شما دارید این جا می گوید که در حقیقت دارید همان حرفی که در احتمال چهارم بود این جا می آورید.

س: نه، احتمال دوم را بگویم حاج آقا؛ حرف آقای اصفهانی را بگویم ...

ج: احتمال چهارم یعنی آن معنایی که بله، این انشاء است خود این ...

س: می خواهم بگویم ذات این درست می شود. ذات این درست می شود حالا ولو به آن احتمال که تتمه باشد ...

س: حاج آقا؛ حرف آقای اصفهانی ...

س: تتمه باشد، تتمه شرط باشد. یعنی در وعاء شریعت شما فرمودید تتمه به این معنای است دیگه که جزء اول علت باشد برای جزء دوم شرط و بعد جزا بیاید. ما می گویم الان همین طوری است. جزء اول شرط چیه؟ «إن لم یسیقن أنه قد نام» ...

ج: این احتیاجی به این نداریم. ببینید ...

س: این ها قابل گفتن هست دیگه ...

ج: نه، نه، نه، احتیاج ...

س: حالا می گوید خلاف ظاهر است ولی خب ...

ج: نه، نه، نه، احتیاج نداریم به این اصلاً، یعنی به این شرط نه ...

س: تکمیلاً احتیاج داریم.

ج: اجازه بفرمایید. اگر شارع او را الان بر یقین هم نداند ولی می گوید یقین سابق را نشکن چون «و لا ینقض الیقین بالشک»، می خواهد این را بگوید دیگه، جزا این است دیگه ...

س: خب لعل شارع می خواهد با این بیان بگوید؛ ما که نمی دانیم. شاید می خواهد با این بیان بگوید. ببینید؛ شما نمی توانید یک بیان خاصی گردن شارع بیندازید. شارع می خواهد ...

ج: این تتمه شرط نیست.

س: نه، چرا تتمه می شود دیگه؛ یعنی می خواهد با این ادبیات بیان کند که «إن لم یستیقن أنه قد نام» چنین اثر دارد در وعاء شریعت؛ پس حالا نتیجه، حالا جزا ...

س: حاج آقا؛ اتفاقاً، وقتی اتفاقاً شارع می خواهد یک؟؟

س: باشه اصلاً، با این بیان هم می‌تواند بگوید ...

س: تتمه شرط ...

س: باشه اصلاً، با این بیان هم می‌تواند بگوید ...

س: لازم نداشته ...

س: خب با این بیان هم می‌تواند بگوید. هر دو بیانش می‌شود دیگه ...

س: لا ینقض الیقین بالشک را بگوید به عنوان آن تیر آخر، به عنوان نتیجه، باید یک یقینی را در وجود من فرض کند. پس اتفاقاً باید بگوید اگر تو شک کردی در نومت پس در نتیجه تو یقین به وضوئت داری، حالا که پس یقین به وضو داری نتیجه‌اش این می‌شود که لا ینقض الیقین بالشک ...

ج: نه، این اشتباه است.

س: به چه معنا؟ به همان معنای حرف آقای اصفهانی ...

ج: نه، اشتباه است. چه یقین ...، گفتیم قبلاً؛ چه یقین داشته باشد خواب رفته چه شک داشته باشد چه یقین داشته باشد خواب نرفته باشد این یقین به وضوء سابق را دارد ...

س:؟؟ نیست که انحصار داشته باشد. این هم یک ادبیات است ...

س: آقای اصفهانی جواب داد ...

س: آقای اصفهانی؟؟ مجرداً ببینید حاج آقا ...

ج: صبر کنید!

س: این هم یک ادبیات است.

ج: نه.

س: مجردی چرا نمی‌بینید؟ تجرید کنید. چرا می‌گویید کان علی یقین؟ مجرد ببینید. إن لم ...، مگر آقای اصفهانی چی فرموده؟ فرموده عدم الرافع ملازم است و متفرع است بر او وجود المعلول که یقین باشد که یقین بر وضوء بشود یقین مجردی بر وضوء نه حدوثاً و بقاءً، حالا که تو یقین داری پس تو یقین داری لا ینقض الیقین بالشک، اتفاقاً تفریع جزا وقتی تام می‌شود که این تتمه باشد اتفاقاً؛ همان فرمایش آقای اصفهانی ...

س: حاج آقا؛ شما می‌خواهید انحصار را بشکنید، ما می‌گوییم اشکال ندارد. انحصار را بشکنید. بدون این هم بیانش درست است. ولی با این هم بیانش درست است.

ج: نه، ببینید ...

س: این‌ها انحصار را شما دارید می‌شکنید.

ج: نه، «و لا ینقض الیقین بالشک»، آن جمله ظاهرش این است که یعنی همان یقین به

وضوئی که داشتی نه این یقین تعبدی که من می‌گویم. جزاء این است. «و لا ینقض الیقین بالشک» یعنی همان یقین وجدانی که خودت به وضوء سابقه داری؛ در این جزاء که «لا ینقض الیقین بالشک» باشد یعنی آن یقین وجدانی را نشکن؛ اصلاً این دیگه این تتمه شرط معنا ندارد باشد.

س: معنا ندارد یا منحصر؟؟

ج: اصلاً معنا ندارد. اصلاً هیچ دخالتی ندارد ...

س: شما تا الان می‌فرمودید؟؟

ج: این که من تو را یقین دار می‌دانم یعنی یقین تعبدی ...

س: یقین وجدانی ...

ج: نه، این جور که ایشان معنا می‌کنند ...

س: لا یقی؟؟

ج: بله، این اصلاً دخالتی ندارد در این جزاء؛ چون آن یعنی نقض نکن آن یقین وجدانی‌ات را، آن وقت این چه نقشی می‌تواند داشته باشد؟

س: تعبدی ...

ج: بله، اگر شما بیاید آن یقین بعدی را هم بیاید یقین تعبدی معنا کنید خوب، این یک چیز دیگه می‌شود اصلاً؛ حرف آقای حائری این است. می‌گوید که آن «و لا ینقض الیقین بالشک بل ینقصوا بیقین آخر» که این یقین یعنی همان یقین وجدانی، این یعنی آن، خوب این چه این جا چه نقشی دارد این جا؟

س: اگر تعبدی بگیریم چی؟

ج: بله، اگر آن هم تعبدی بگیریم که خلاف ظاهر است. پس ایشان می‌فرماید ...

س: پس سیاقش درست است ولی آخر می‌گوید خلاف ظاهر است.

ج: نه، خوب آن که قبلاً، در احتمال چهارم همین جور می‌گفتیم. می‌گفتیم که یک قیاسی تشکیل می‌دهد؛ صغرایش را یقین تعبدی قرار می‌دهد که آقای چیز گفت این تکرار می‌شود، ما گفتیم این تکرار نمی‌شود. پس بنابراین فرمایش آقای حائری ...

س: فرمودید عرفی هم هست حتی ...

ج: بله؟

س: فرمودید عرفی هم هست ...

ج: بله، عرفی است. اگر آن را فرض قرینه بر این داشته باشیم که آن جا هم آن جوری گفته ...

س: خود این سیاق عرفی است ولی این که آن جا ...

ج: بله، اگر قرینه داشته باشیم. ولی حرف ایشان این است که «و لا ینقض الیقین بالشک» که این ظاهرش یعنی همین یقین وجدانی که داشته ...

س: بی ارتباط می شود این طوری ...

ج: بعد این دیگه این تتمه شرط احتیاج ندارد به این اصلاً، پس ذات این یک چیزی نیست که بخواهد این جا به آن اضافه بکند تتمه للشرط، این یکی. بعد ایشان این جوری می فرمایند. می فرمایند که «و کلمة إنّ أيضاً تأبی ذلک، و کون الشرط محذوفاً باستثناء حرف لا أيضاً یأبی ذلک، فلیس من المقبول العطف علی المحذوف سواء بالفاء أو بغیر الفاء». تتمه می خواهد باشد دیگه، خب و الا فإنه، این فإنه را بر چی دارد عطف می کند؟ به یک چیزی که محذوف است. فقط لای آن ذکر شده؛ بقیه اش که محذوف است. یعنی «و إن لم یستیقن، و إن لا یستیقن، و لم یجئ من ذلک امر بیّن»، این ها محذوف است. آن وقت این عطف به او بخواهد بشود. ایشان می گوید که این یأبی ذلک؛ و هم چنین إن دیگه برای چی می گوید؟ فإنه دیگه می خواهد چه کار؟ إن را برای چی می آورد این جا؟ و هو، البته إن همان طور که قبلاً عرض کردیم توی همه نسخ نبود. توی ...

س: و هو ...

ج: و هو بود یا فهو بود. حالا این ذیل را هم ایشان فرمودند. مهم آن همان مطلب اول شان است که فرمودند.

س: آن وقت این اخیری ها را قضاوت می فرمایید؟

ج: بله؟

س: قضاوت ...

ج: خیلی روشن نیست حالا، یعنی ...

س: محذوف است کالملفوظ است دیگه این ...

ج: بله، حالا ...

عرض کردم. عمده همان ...؛ البته این ها یک مقداری اش هم اهل لسان بودن، چون بعضی چیزها را اهل لسان؛ ما خودمان که فارسی زبان هستیم مثلاً بعضی چیزها را می بینیم به ذوق مان نمی آید در این لغت این جور حرف زدن، فلذا بعضی ها که مثلاً غیر فارسی هستند و حالا می آیند فارسی بلد می شوند و می خواهند حرف بزنند آدم خنده اش می گیرد بعضی وقت ها؛ می بیند که این نمی خورد مثلاً این جا، حالا این ها بزرگ شده در آن جاها هستند و شاید متولد مشهد متولد شده آن جا هم باشد ایشان. مهمش همان مطلب قبلش بود. خب پس بنابراین این احتمال پنجم بود. در این احتمال پنجم عرض می کنیم به این که حالا اگر باشد آیا ما یک کبرای کلی استفاده می کنیم «و لا ینقض الیقین بالشک»، آن حرف هایی که قبلاً زده شد و آن قرائنی که آورده شد اگر بپذیریم بله، این جا هم می آید که «و لا ینقض الیقین بالشک»، این توطئه است دیگه، این، او که می گوید الف و لام ظاهرش الف و لام جنس است. یا می گوید که مثلاً فرض کنید تعلیل به یک جزای ارتکازی را دارد بیان

می‌فرماید و امثال ذلک که آن‌جا گفته می‌شد به همان وجه‌ها این‌جا هم می‌شود گفت. فلذا اگر ما اشکال در آن وجوه نکردیم حداقل بعضی از آن وجوه در این‌جا هم جاری می‌شود. فلذا به قول شهید صدر هست که می‌فرماید این احتمالات دخالتی در استدلال ندارد اگر ما پذیرفتیم. روی همه این احتمالات آن دلالت بر یک کبرای کلی تمام می‌شود. منتها از نظر فقه‌الحديث است که حالا حديث شريف را چه جور مثلاً معنا کنیم و یا یک فوائد دیگری غیر از حالا اصل کلیت مثل این‌که مثلاً یقین را شارع این‌جا اعتبار کرده که شما یقین داری یا اماره داری و این در مقام تقدم استصحاب بر بقیه ممکن است مؤثر باشد و امثال ذلک؛ ولی از نظر این مدعایی که فعلاً ما دنبالش هستیم این‌ها اثر ندارد. می‌آییم بقیه احتمال ششم. که ما می‌گوییم کل این جمله جزا هست. و الا «فائنه علی یقین من وضوئه» یعنی اگر یقین به نوم پیدا نکردی هم چنان استدلالی وجود دارد.

س: ظاهر ...

ج: بله؟

س: می‌گویم خیلی مطابق با ظاهر ...

ج: آره، اگر یقین پیدا ...، چون عرفیات هم همین‌جور ما می‌گوییم. اگر آن نباشد این حرفی که وجود دارد، این استدلال که وجود دارد دیگه که «فائنه علی یقین من وضوئه» و نباید نقص بکند یقینش را به شک، درحقیقت یک صغری و کبرایی است که خودش جزا است نه جزا محذوف است این تعلیل است برای آن، احتیاجی به این نیست. و الا این این‌جوری است دیگه مطلب. نه این‌که بگوییم و الا واجب نیست. چرا؟ به این دلیل؛ نه، و الا خود این، خود این جزا هست. و در کتاب تحریرالاصول مال مرحوم آقای آسید محمد موسوی شاهرودی است که سال 83 هم 6 ربیع الاول 83 چاپ شده که تقریرات بحث آمیرز باقر زنجانی رضوان‌الله علیه هست که عرض کردم محقق سیستانی مطالب از این زیاد نقل می‌کنند ظاهراً و ایشان شاگرد آقای نائینی است. یکی از شاگردهای آقای نائینی ایشان است. ایشان می‌گوید آقای نائینی این را می‌فرمود که این مجموع؛ جزا است. نه این‌که فقط فائنه جزا باشد ا «هم علی الخبریه یا علی الانشائیه، خب این فرمایش ...

این‌جا اشکالی که خود ایشان کردند به مرحوم آمیرز باقر زنجانی این است که جمله شرطیه می‌خواهد بگوید ثبوت عند ثبوت و تعلیق کند جزا را بر شرط، و این‌جا جزا معلق بر شرط نیست. یعنی این‌که کان علی، این «فائنه علی یقین من وضوئه و لا ینقض الیقین بالشک»؛ این‌که مترتب نیست بر این‌که «لم یستیقن بالنوم» و همان توضیحاتی که قبلاً داده می‌شد. این‌که بر این مترتب نیست که «لم یستیقن بالنوم و لم یجئ من ذلک امر بین» خب الجواب هم اگر، این اشکال ایشان جواب‌هایش همان است که آقای اصفهانی فرموده و قبلاً در آن‌جا عرض شد. فرمایش محقق اصفهانی را بیان کردیم و عرض کردیم. این‌جا آقای سیستانی دام ظلّه یک اشکالی کردند من نفهمیدم اشکال ایشان را، حالا وقت هم گذشته دیگه، حالا ایشان، می‌خواهم این تمام بشود، این را عرض می‌کنم. ایشان فرموده: «و هذا الایراد» یعنی ایراد آقای زنجانی، ما جواب دادیم به آقای زنجانی چی؟ به همان جوابی که محقق اصفهانی دادند و قبلاً توضیح دادیم و امروز هم شما یک اشاره‌ای به آن کردید. فرموده: «و هذا الایراد غیر وارد علی المحقق النائینی إذ علی فرض القول به معناه أنه لم یستیقن بالنوم، معناه أنه إن لم یستیقن بالنوم فائنه علی یقین من وضوئه السابق الملحوق بالشک»؟؟ معنایش این می‌شود و این دیگه اشکالی ندارد. این کانه این متفرع است. «إن لم یستیقن بالنوم فائنه علی یقین من وضوئه السابق

الملحوق بالشك» این الملحوق بالشك چه جور باعث ترتبش می‌شود؟ این جوری معنا می‌کند ترتب درست می‌شود. بعد فرموده: «و ما یرد علی أن عدم التقدير أولى من التقدير» و علی هذا الاحتمالی که شما می‌گویید «لابد من التقدير و هو وضوئه السابق الملحوق بالشك» این را باید در تقدیر بگیریم «فإنه علی یقین من وضوئه» یک «السابق الملحوق بالشك» را باید در تقدیر بگیریم. نفهمیدم این؛ به ذهن من که نیامد این چی می‌خواهد بگوید. حالا مقرر هم درست تلقی کرده یا نه؟ نمی‌دانم این‌جا یا نه؟ و آن تقریر دیگر هم وقت نشد مراجعه کنم. این را حالا من نفهمیدم، متوجه نشدم که چی می‌فرمایند این‌جا.

و صلی‌الله علی محمد و آله الطاهرين.